

انکار بعد از اقرار در امور مدنی با مطالعه در حقوق ایران و فقه امامیه

سید حسن حسینی مقدم*

وصال تاج کوزه‌گر**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۵/۲۶

چکیده

اقرار در امور مدنی تحت شرایطی قاطع دعواست و همین مسئله است که مقنن را از پذیرش انکار پس از اقرار معذور داشته است. با این حال، قانونگذار شرایطی را مطرح کرده است که با وقوع آنها، طبق نصّ ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی، انکار پس از اقرار مسموع است. با تدقیق در ماده مذکور متوجه می‌شویم آنچه که به عنوان انکار پس از اقرار در متن این ماده مسموع دانسته شده است در واقع هیچ ارتباطی با انکار بعد از اقرار ندارد، بلکه صرفاً شرایطی هستند که طی آنها، یا اساساً اقرار واقع نشده است یا در صورت وقوع ظاهری، نمی‌توان اثر و ارزشی برای آن متصور بود؛ عواملی مانند اثبات فساد اقرار و یا ابتناء آن بر اشتباه و مواردی از این قبیل. در نتیجه باید گفت که بر خلاف آن مواردی که در متن قانون و پژوهش‌های مشابه به عنوان انکار بعد از اقرار مورد پذیرش قرار گرفته و قانون آنها را مسموع دانسته است، در واقع هیچ‌گاه انکاری بعد از اقرار رخ نخواهد داد.

واژگان کلیدی: اقرار، انکار، رجوع، حقوق مدنی.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران (نویسنده مسئول).

s.h.hoseinimoghdam@umz.ac.ir

** کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه مازندران.

vesaltaj@gmail.com

مقدمه

اقرار نقش مهمی در اثبات دعاوی دارد. اهمیت اقرار در امور مدنی تا آنجاست که طبق ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی، «هرگاه کسی اقرار به امری نماید ... دلیل دیگری برای ثبوت آن لازم نیست.» همچنین، اصل قاطع بودن اقرار اقتضا می‌کند که دادرس مکلف به چشم‌پوشی از باور درونی خود باشد و محتوای اقرار را واقع تلقی کند (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۹۵). اهمیت اقرار در اثبات ادعاها را می‌توان در تبصره ماده ۳۳۱ و بند ۱ ماده ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی مشاهده کرد؛ جایی که قانونگذار به غیر قابل تجدیدنظرخواهی بودن و غیر قابل فرجام‌خواهی بودن دعاوی اثبات شده با اقرار تأکید می‌کند. چه در قانون مدنی و چه در قانون آیین دادرسی مدنی قانونگذار در مقام شمارش و بیان ادله اثبات دعوا، اقرار را در رتبه اول ادله اثبات قرار داده است و از این روست که آن را شاه‌دلیل نیز می‌نامند.

در پژوهش‌های پیشین، پذیرش انکار پس از اقرار غیر ممکن دانسته شده اما بلافاصله پس از اعلام این امر، مواردی مانند نبود قصد در اقرار یا مبتنی بودن اقرار بر اشتباه را از مصادیق انکار پس از اقرار برشمرده که باعث پذیرش انکار پس از اقرار هستند (رستمی چلکاسری، ۱۳۹۰، ص ۱۲). برخی با استناد به حدیث نبوی «لا انکار بعد الاقرار» این حدیث را در همه حالات اقرار، مجری دانسته و هر نوع اظهارنظر مخالف با اقرار را به هیچ وجه نپذیرفته‌اند (نوری طبرسی، ۱۴۰۸، ق، ص ۳۱).

در این تحقیق سعی می‌شود به این پرسش‌ها پاسخ داده شود که انکار بعد از اقرار به چه معناست و آیا قابل پذیرش است یا خیر؟ انکار پس از اقرار در چه مرحله یا مراحل از دادرسی امکان‌پذیر است؟ آثار انکار و رجوع از اقرار چیست و اینکه شرایط لازم برای پذیرش انکار کدامند؟ و همچنین پرسش اصلی اینکه آیا مواردی که قانون مدنی به عنوان مصادیق قابل پذیرشی از انکار یاد کرده است، واقعاً نوعی انکار هستند یا اساساً در آن موارد اقراری شکل نمی‌گیرد؟ بنابراین، بررسی خواهیم کرد که مقوله اقرار و آثار ناشی از آن، آن‌چنان کارساز و مؤثر هستند که مقنن نقطه مقابل آن یعنی عکس آنچه را که خود پذیرفته و در قالب اقرار تأیید نموده است، در جامعه انکار نمی‌پذیرد؛ گویا اقرار اثرگذار شد و دیگر مجال برای انکار نیست؛ چراکه در بسیاری از موارد، نهادهای حقوقی‌ای که اثری از آنها به بار می‌آید، بازگشت آن موارد به حالت قبل امکان‌پذیر نیست و نمی‌توان به‌نوعی از آن عدول نمود و یا آن را اصلاح کرد و به حالت قبل برگشت داد. نمونه آن در عقد وقف است که با تحقق عقد، دیگر مالک (واقف) راهی

برای اعاده مالکیت خویش نخواهد داشت. یا ایقاعی مانند ابراء، که سبب اسقاط حق دینی خواهد شد. در این موارد طبیعی است که با هر یک از نهادهای حقوقی مذکور، اثر حقوقی جدید به وجود می‌آید که متفاوت از وضعیت پیشین است. در این صورت عموماً راه بازگشت به وضعیت سابق عقلاً و قانوناً ممکن نیست. از نظر نسبت‌های چهارگانه در علم منطق، می‌توان رابطه اقرار و انکار را به‌نوعی همانند اجتماع نقیضین دانست که محال است؛ زیرا اگر انکار پس از اقرار پذیرفته شود، یعنی هم با اقرار به ضرر خود اخباری صورت گرفته که به‌نوعی مؤجد حق برای دیگری گردد و هم با انکار آن امری بیان شود که منتهی به نفع اقرارکننده باشد. قطعاً این امر را مقنن به دلیل وجود تناقض نپذیرفته است. وانگهی آنچه را که مقنن در ادامه ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی بیان کرده است (مانند فاسد بودن یا مبتنی بر اشتباه بودن اقرار) نباید در زمره مواردی دانست که به عنوان استثنائات وارده بر اصل غیر قابل انکار بودن اقرار شناخته شده‌اند. به عبارت دیگر، این اقدام مقنن سبب خلط شدن واقعیت و بروز این شبهه شده است که آیا در موارد خاص می‌توان انکار بعد از اقرار را مسموع دانست؟

هدف از انتخاب این موضوع (همان‌طور که در ادامه به تفصیل به آن پرداخته می‌شود) این است که در بسیاری از آثار و پژوهش‌های مشابه، ضمن عدم پذیرش انکار پس از اقرار، با پیروی از متن ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی، مصادیقی مانند فساد یا مبتنی بر عذر موجه بودن، اقرار را نوعی انکار بعد از اقرار فرض کرده و آنها را مسموع دانسته‌اند. در حالی که در این پژوهش ضمن ردّ این نظر و همچنین در پاسخ به پرسش مطرح شده در فوق، به این نتیجه خواهیم رسید که نه‌تنها انکار پس از اقرار مسموع نیست بلکه مصادیق ذکر شده در ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی اساساً در ذیل عنوان «انکار» جای نمی‌گیرند، به این دلیل که در این موارد اقرار از اساس باطل بوده یا اصلاً اقراری شکل نمی‌گیرد. در نهایت در این مقاله به این نقطه خواهیم رسید که فلسفه اقدام مقنن، مبتنی بر بیان استثنا نبوده و بر حکمت دیگری استوار است.

۱. واژه‌شناسی و کلیات

برای آشنایی بیشتر با اصطلاحات به‌کار رفته در این پژوهش ابتدا به تعریف و شرح هر کدام می‌پردازیم.

۱-۱. مفهوم و ماهیت اقرار و شرایط آن

از حیث لغوی، اقرار از ریشه «قرر» به معنای اذعان، اعتراف و ثابت کردن چیزی

بر علیه خود، به وسیله گفتار و مخالف انکار آمده است (دهخدا، ۱۳۴۱، ج ۷، ص ۳۱۵۹). در قوانین ما نیز گاهی اوقات تعریف‌هایی از اقرار ارائه شده است؛ مانند ماده ۱۲۵۹ قانون مدنی که اقرار را عبارت از اخبار به حقی برای غیر بر ضرر خود دانسته است. حقوقدانان نیز در تعریف اقرار گفته‌اند: «اقرار عبارت از اعترافی است که کسی به صحت امری که علیه او اظهار شده بنماید.» (متین دفتری، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۷۸) و در تعریفی دیگر، اقرار را «اخبار از وضع خاص موجود که به سود غیر و به زیان مخبر و یا موکل اوست» دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۳، ص ۱۷۷).

طبق تعاریفی که از اقرار ارائه شده است می‌توان چند عنصر اصلی را در همه تعاریف مشترک دید و آن عناصر را شالوده تشکیل‌دهنده اقرار دانست؛ معیارهایی مانند اخباری بودن اقرار، به ضرر گوینده بودن اقرار و به نفع غیر بودن اقرار. اما باید توجه داشت که اگر وصف اخباری بودن را از اقرار سلب کنیم و به آن جنبه انشایی بدهیم می‌تواند به وجود آورنده یک عمل حقوقی (مثلاً ایقاع) باشد. همچنین بالعکس، اگر خبر به نفع گوینده و به ضرر غیر باشد «ادعا» نامیده می‌شود و اگر به نفع یکی و به ضرر دیگری باشد «شهادت» است. اقرار ممکن است همیشه ایجابی نباشد و گاهی نیز سلبی باشد. گاهی ممکن است شخص بگوید: «من بدهکار هستم.» در این فرض، اقرار جنبه ایجابی دارد و مقر سعی در بدهکار نشان دادن خود دارد، اما در عین حال ممکن است شخص بگوید: «من هیچ حقی به ذمه دیگری ندارم.» در اینجا نیز اخبار به ضرر گوینده است اما جنبه سلبی دارد. حال اینکه ماهیت اقرار صرفاً جنبه اخباری دارد که از تحقق و وجود یک عمل حقوقی و یا واقعه حقوقی پرده برمی‌دارد و در نتیجه آن موجب تحمیل ضرر به اقرارکننده خواهد شد؛ زیرا از این منظر که شخص به عنوان مثال اقرار می‌نماید که مدیون خویش را از قبل ابراء نموده است، این اقرار دلالت بر آن دارد که مدیون در پی قصد انشاء داین بری شده است، با آنکه مدیون از اصل موضوع ابراء و برائت خویش بی‌اطلاع بود. در این فرض، اقرار مبتنی بر یک عمل حقوقی از نوع ایقاع و با یک اراده است که مؤجد حق برای مقرله شده است، با این تفاوت که ابراء قبلاً انجام شده و به واسطه اقرار از آن پرده برداشته شد. وانگهی اقرار همیشه بدین شکل نیست و یا در زمره وقایع حقوقی نیست؛ چون در وقایع حقوقی نیز ممکن است شخص بی‌آنکه کسی اطلاع داشته باشد، مال غیر را تلف کند و پس از مدتی اقرار به این امر نماید که خسارت وارده بر غیر (مالک) در پی اقدام توأم با تقصیر او بوده است که اکنون با اقرارش دین خود را در برابر مالک تأیید کرده است. این وضع مؤید یکی از ارکان اقرار

یعنی «به ضرر خود و به نفع دیگری بودن» است. اما اگر شخص نسبت به مال خویش که دیگری آن را تصرف نموده است بیان دارد که از آن اعراض کرده و در عین حال متصرف نیز به قصد تملک آن را تصرف نماید، در این فرض نیز اقرار مانند فروض قبلی صرفاً جنبه اخباری دارد. یا اینکه اقرار بر اعراض توأم با قصد انشاء است و زمینه‌ساز سلب مالکیت از خود و همچنین مؤجد تملک متصرف دارای قصد تملک، که در این حالت دیگر نمی‌توان گفت که اقرار صرفاً اخبار به حق است.

۱-۲. شرایط صحت اقرار

اقرار نیز مانند هر نهاد حقوقی دیگری دارای شرایطی است که برای صحت آن لازم‌اند. این شرایط و انواع آنها را در دو دسته شرایط ایجابی و شرایط سلبی بررسی می‌کنیم.

۱-۲-۱. شرایط ایجابی

شرط اول: اقرارکننده بالغ باشد. طبق ماده ۱۲۶۲ قانون مدنی، اقرارکننده باید بالغ باشد. عده‌ای بر این باورند که اقرار صغیر اگرچه ممیز باشد معتبر نیست، حتی اگر به اذن ولی صورت گرفته باشد (علامه حلی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۷). در ماده فوق نیز تصریح شده است که اقرار صغیر پذیرفته نیست. اما بد نیست به این نکته اشاره شود که طبق قاعده «من ملک شیئاً ملک القرار به» اقرار صغیر ممیز در مواردی که قانون حق تصرف در اموال را به او داده نافذ است (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۷۶۲).

شرط دوم: اقرارکننده عاقل باشد. در ماده ۱۲۶۲ قانون مدنی بیان شده است که اقرارکننده باید عاقل باشد. پس اقرار مجنون نافذ نیست. در صورتی که اقرارکننده مجنون ادواری باشد و در حالت افاقه و صحت روانی اقرار کند، اقرار وی نافذ می‌باشد (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۷۶۲).

شرط سوم: اقرارکننده قاصد باشد. اخبار، عملی ارادی و در نتیجه مستلزم قصد می‌باشد. پس الفاظ و اشارات در حالت مستی، بی‌هوشی، خواب، شوخی، مثال و ... نمی‌تواند اقرار باشد (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۸۴). طبق ماده ۱۲۶۲ قانون مدنی، اقرارکننده باید قاصد باشد. منظور از قصد در اقرار، اراده و عمد در بیان اقرار است نه قصد اقرار به سود غیر. چه بسا شخص گوینده هیچ‌گاه قصد اخبار به ضرر خویش را نداشته باشد ولی از صحبت‌ها و بیانات وی چنین مفهومی قابل برداشت باشد. پس صرف قصد و اراده در بیان مفاد اقرار برای صحت اقرار کافی است و قصد اضرار به خود و منتفع شدن غیر، ملاک نیست. اصل ۳۸ قانون اساسی نیز این مهم را بیان می‌کند که:

«هرگونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اجبار شخص به شهادت، اقرار یا سوگند، مجاز نیست و چنین شهادت و اقرار و سوگندی فاقد ارزش و اعتبار است. ...»

شرط چهارم: اقرارکننده مختار باشد. علاوه بر قصد، اقرارکننده باید اختیار نیز داشته باشد. اگر اخبارکننده با اعمال اکراه‌آمیز مجبور به اقرار شده باشد، اخبار مزبور نمی‌تواند تشکیل‌دهنده اقرار باشد (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۸۴). اقرارکننده باید در بیان مفاد اقرار مختار بوده و دور از هر نوع اکراه، اقرار کند. این شرط در ماده ۱۲۶۲ قانون مدنی نیز درج شده است. هرکس که اختیار انجام دادن کاری را دارد، اختیار اقرار به آن را نیز داراست. اقرار شخص مکره بنا بر دلایلی که در ادامه برای شخص سفیه مطرح خواهد شد، قابل تنفیذ از سوی اقرارکننده نیست.

شرط پنجم: مقرّله اهلیت تمتع داشته باشد. ماده ۱۲۶۶ قانون مدنی بیان می‌کند: «در مقرّله اهلیت شرط نیست لیکن بر حسب قانون باید بتواند دارای آنچه که به نفع او اقرار شده است بشود.» منظور از اهلیت در این ماده اهلیت تصرف است. پس نیازی نیست که مقرّله اهلیت تصرف داشته باشد و بتواند در آنچه به نفع او اقرار شده است تصرف کند؛ اما مقرّله باید اهلیت تمتع داشته باشد تا بتواند از لحاظ حقوقی شایستگی دارا شدن مقرّبه را داشته باشد هر چند شایستگی تصرف در آن را نداشته باشد.

شرط ششم: صیغه اقرار صریح و منجز باشد. صیغه اقرار باید در اثبات حق، صریح یا ظاهر باشد و با هر لغتی می‌توان آن را ابراز کرد. اقرار باید منجز باشد و اقرار معلق (مانند اینکه مقرر بگوید به فلان دین اقرار می‌کنم اگر طلبکار در کنکور قبول شود) فاقد اعتبار است، اما اقرار به حق معلق (مانند اینکه مقرر بگوید اقرار می‌کنم که زید حق معلق بر عهده بنده دارد)، صحیح است. اقرار معلق را نباید با اقرار به حق معلق اشتباه کرد. در فرض نخست، اخبار معلق می‌شود و اثری ندارد ولی در فرض دوم، اقرار از وجود حق معلق خبر می‌دهد که در امکان و نفوذ آن شک نیست. اقرار باید در عین حال از روی قطع باشد.

۱-۲-۲. شرایط سلبی

شرط اول: اقرارکننده سفیه نباشد (در امور مالی). طبق ماده ۱۲۶۳ قانون مدنی: «اقرار سفیه در امور مالی مؤثر نیست.» از مفهوم مخالف این ماده می‌توان این‌گونه برداشت کرد که اقرار سفیه در امور غیر مالی مؤثر و صحیح است. از جمله مواردی را که

در آنها اقرار سفیه را نافذ دانسته‌اند می‌توان به نکاح، خلع و نسب و ... اشاره کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۷۶۲). برخی نیز این دو را از یکدیگر جدا کرده‌اند؛ یعنی هرگاه سفیه به رابطه زوجیت با مهریه معینی اقرار نماید اقرار او نسبت به زوجیت، مؤثر و نسبت به مهرالمسمی اگر ولی سفیه تأیید نکند، بی‌اثر است و باید مهرالمثل تعیین شود (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۸۳). برخی نیز اقرار را در امور غیر مالی که دارای آثار مالی است مانند نکاح، مؤثر نمی‌دانند (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۷۶۲). نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که اقرار سفیه در امور مالی مانند سایر اعمال حقوقی او غیر نافذ نیست بلکه کاملاً بی‌تأثیر است. اقرار سفیه در امور مالی قابل تنفیذ از سوی ولی او نیست؛ زیرا تنفیذ اعمال سفیه فقط در امور انشایی است و در اخبار رعایت نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۷۶۲). به نظر می‌رسد تفکیک امور مالی و غیر مالی و بررسی تأثیر اقرار سفیه در هر کدام راه‌حل منطقی‌تری باشد که حمایت از حقوق طرفین را نیز دربر دارد.

شرط دوم: مقررله مجهول نباشد. مقررله نباید به طور کلی مجهول باشد. ماده ۱۲۷۱ قانون مدنی بیان می‌کند: «مقررله اگر به کلی مجهول باشد اقرار اثری ندارد و اگر فی‌الجمله معلوم باشد مثل اقرار برای یکی از دو نفر معین صحیح است.» از این ماده استنباط می‌شود که نیازی نیست مقررله دقیقاً معلوم باشد، بلکه همین‌که قابل تعیین باشد برای صحت اقرار کافی است. در منابع فقهی نیز معلوم بودن مقررله، معتبر دانسته شده است (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق، ج ۹، ص ۲۳۰).

شرط سوم: مقررله مفاد اقرار را تکذیب نکند. این شرط را محقق کرکی بیان کرده و می‌گوید: «اگر مقررله او را تکذیب کند، مقربیه به او تسلیم نمی‌شود.» (صدیقی و محمدی، ۱۳۹۵، ص ۵). ماده ۱۲۷۲ قانون مدنی بیان می‌کند: «در صحت اقرار تصدیق مقررله شرط نیست لیکن اگر مفاد اقرار را تکذیب کند اقرار مزبور در حق او اثری نخواهد داشت.» شرط چهارم: مقربیه غیر ممکن نباشد. حجیت اقرار به اعتبار کاشفیت آن از واقع است. بنابراین، هرگاه اخبار به امری شود که عقلاً یا عادتاً ممکن نباشد، اخبار مزبور نمی‌تواند تشکیل‌دهنده اقرار صحیح باشد (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۸۵)؛ زیرا اقرار به چیزی که عقلاً یا عادتاً امکان‌پذیر نیست، از نظر قانون صحیح نیست. مثلاً هرگاه کسی که سی سال از عمر او گذشته، دادخواستی به طرفیت جوانی که ۲۵ سال بیشتر ندارد تقدیم دادگاه کند و ادعا نماید که فرزند خوانده است و خوانده اقرار به ابوت خود نسبت به خواهان کند چنین اقراری صحیح نخواهد بود؛ زیرا صدق گفتار او ایجاب می‌نماید که پسر در تاریخ مقدم بر تولد پدر پا به عرصه وجود گذارده باشد (امامی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۴۲).

شرط پنجم: مقرباً نامشروع نباشد. طبق ماده ۱۲۶۹ قانون مدنی: «اقرار به امری که ... بر حسب قانون صحیح نیست اثری ندارد.» از متن این ماده می‌توان این‌گونه برداشت کرد که امری که به موجب قانون صحیح نیست را باید امر نامشروع به معنای اعم بدانیم و اقرار در موضوع نامشروع را از حمایت قانونگذار خارج کنیم؛ مانند اینکه شخصی اعلام نماید در اثر باخت در قمار به دیگری بدهکار است (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۸۶).

شرط ششم: مقرباً مجهول نباشد. موضوع اقرار باید قابل تعیین باشد هرچند نیاز نیست که کاملاً معلوم و معین باشد، وگرنه اثری ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۷۶۵). بنابراین، هرگاه مقرباً فی‌الجمله معلوم باشد و بتوان قدر متیقنی به دست آورد، اقرار نسبت به آن قدر معتبر است (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۸۶).

۳-۱. مفهوم و ماهیت انکار و رجوع

انکار در لغت به معنای وازدن، نپذیرفتن، نشناختن و عدم اقرار آمده است (معین، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۶۵). در تعریف حقوقی انکار می‌توان این‌گونه بیان کرد که هرگاه کسی اظهار یا ادعا یا ادله‌ای بر علیه‌اش وجود داشته باشد و انتساب آن را به خود نفی کند و آنها را منتسب به خود نداند، می‌گویند انکار کرده است. برخی نیز انکار را بر خلاف اقرار تعریف کرده و گفته‌اند: انکار یعنی اخبار به نبودن حقی به زیان خود برای دیگری (امامی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۱). به هر حال، انکار نیز مانند اقرار، اخبار است (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۲۹۹). انکار بعد از اقرار یعنی کسی اقراری بکند سپس از اقرارش بازگردد و آن را رد کند. در بحث انکار مربوط به اسناد عادی نیز اداره حقوقی دادگستری در نظریه شماره رأی شماره ۶۲۱ شعبه یکم دیوان عالی کشور به تاریخ ۱۳۳۳/۳/۲۲ انکار را این‌گونه تعریف کرده است: «انکار آن است که کسی نوشته یا امضاء منتسب به خود را منکر شود و بگوید این نوشته یا امضاء از آن من نیست.» (متین دفتری، ۱۳۴۰، ص ۳۷). هرچند مفهوم انکار در معنای اخیرالذکر از دایره بحث ما خارج است اما برای تقریب ذهن به مفهوم و ماهیت انکار، توجه به این مفاهیم و مصادیق خالی از فایده نیست. در نهایت می‌توان نظر فوق‌الذکر را که از سوی برخی حقوقدانان اظهار شده است، مبنای مناسبی برای شناخت ماهیت انکار بعد از اقرار دانست (امامی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۱).

رجوع را نیز به معنای بازگشت، برگشتن و رجعت کردن به حالت قبل معنا کرده‌اند (معین، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۷۳۵). تعریف حقوقی رجوع نیز به معنای لغوی آن بسیار نزدیک

است. برخی رجوع را این‌گونه معنا کرده‌اند: «بازگشت به ابتدای هر چیزی، چه به لحاظ مکانی یا زمانی یا فعلی و یا قولی، و ممکن است رجوع به ذات آن امر شده باشد یا به جزئی از اجزاء آن و یا به فعلی از افعال آن.» (خسروی و دیگران، ۱۳۹۵، ص ۱۴۹). در اصطلاح علم حقوق رجوع را برگشت به حالت قبل از عقد معین (هبه)، یا قبل از ایقاع معین (طلاق) دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۹۳، ص ۳۲۹)؛ هرچند می‌توان گفت که این تعریف جامع نیست، زیرا رجوع را مختص به عقود و ایقاعات دانسته؛ حال آنکه اقرار نه عقد است و نه ایقاع بلکه اخبار است و تعریف فوق، رجوع از اقرار را شامل نمی‌شود.

در حقوق فرانسه نیز گفته شده است که از رجوع به «retractation» تعبیر می‌شود، که عبارت است از انشای اراده مخالف با اراده از پیش مقرر شده؛ مانند رجوع از اجبایی که قبلاً صورت گرفته است (خسروی و دیگران، ۱۳۹۵، ص ۱۵۰). از جمله مفاهیم مشابهی که به‌ظاهر، معنا و مفهوم نزدیکی با رجوع دارد «فسخ» است. با توجه به اینکه رجوع و فسخ هر دو برای زایل کردن آثار نهاد حقوقی موجود مورد استعمال قرار می‌گیرند اما تفاوت‌هایی بین این دو مفهوم وجود دارد: نخست اینکه، فسخ مختص عقود لازم است و برای برهم زدن عقود لازم به کار می‌رود حال آنکه رجوع، مفهومی عام‌تر است که در مورد ایقاعات و حتی اقرار و شهادت نیز به کار می‌رود. دوم اینکه، حق خیار یک حق مالی است و به ارث می‌رسد در حالی که رجوع، حقی است قائم به شخص و با مرگ دارنده حق به ورثه‌اش به ارث نمی‌رسد. تفاوت سوم اینکه، اعمال حق فسخ پس از علم به آن فوری است در حالی که رجوع، فوری نیست و دارنده حق رجوع پس از علم به دارا بودن چنین حقی می‌تواند اعمال آن را موکول به زمان دیگری کند، مگر در چند مورد محدود که به تصریح قانونگذار، اعمال حق رجوع دارای مدت محدودی است؛ مانند رجوع در طلاق رجعی که محدود به مدت عدّه است. چهارمین تفاوت رجوع با فسخ در این است که حق فسخ در عقود جایز برای هر دو طرف به وجود می‌آید ولی رجوع، مختص یک طرف عقد است؛ مانند حق رجوع واهب یا رجوع موصی از وصیت.

در خصوص ماهیت رجوع بین حقوقدانان اختلاف نظر است. اینکه رجوع عمل حقوقی است یا خیر، عقد است یا ایقاع و حق است یا حکم، فقط شامل اعمال حقوقی است یا فراتر از آن؟ و پرسش‌هایی از این دست که در پی پاسخ آن هستیم تا بر ما روشن شود که ماهیت رجوع چیست و در نهایت، احکام و آثار آن را در رجوع از اقرار بررسی کنیم. بررسی وضعیت حقوقی رجوع از اقرار ابتدا نیازمند آشنایی با ماهیت رجوع است. برخی از فقها در رجوع، قصد را لازم ندانسته و بیان کرده‌اند که شخص هر لفظ یا فعلی را

به کار ببرد که نشان از رجوع باشد (هرچند بدون قصد رجوع) به معنای رجوع است. برخی از فقها می‌فرمایند: «چاره‌ای به جز ذکر این گفته وجود ندارد که رجوع، ایقاع نیست و در آن قصد رجوع معتبر نمی‌باشد.» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۲، ص ۱۸۰). نگرش «عمل حقوقی بودن» رجوع در بین حقوقدانان ایرانی دارای اعتبار بیشتری است. در حقوق ایران وقوع رجوع را نیازمند اراده و قصد می‌دانند هرچند صراحتاً به این امر اشاره‌ای نکرده‌اند (صفایی، ۱۳۸۶، ص ۲۵۲). به نظر می‌رسد قانون مدنی نیز از همین نظر پیروی کرده و تحقق رجوع را نیازمند اراده می‌داند. ماده ۱۱۴۹ قانون مدنی در این زمینه مقرر می‌دارد: «رجوع در طلاق به هر لفظ یا فعلی حاصل می‌شود که دلالت بر رجوع کند مشروط بر اینکه مقرون به قصد رجوع باشد.» پس می‌توان گفت که رجوع یک عمل حقوقی است و تحقق آن نیاز به اراده و قصد دارد.

در خصوص ایقاع بودن رجوع، بین حقوقدانان اختلاف نظر عمیقی وجود ندارد و می‌توان به قاطعیت اعلام کرد که رجوع، ایقاع است و یک اراده در ایجاد و تحقق آن نقش دارد. پرسش مهم دیگری که مطرح می‌شود این است که رجوع، حق است یا حکم؟ عده‌ای نظر به این داده‌اند که رجوع حق است و به این دلیل استناد می‌کنند که رجوع در طلاق حق شوهر است و می‌توان اسقاط این حق را با زوجه صلح نمود. صحت این صلح نیز مستند است به حدیث نبوی به این شرح که عقد صلح بین مسلمانان جایز است به جز صلحی که حرامی را حلال و یا حلالی را حرام کند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸، ص ۴۴۳). عده‌ای از حقوقدانان نیز از نظر فوق پیروی کرده و معتقدند که رجوع، حقی است قابل انتقال و اسقاط؛ زیرا اگر برای موصی این حق را قائل باشیم که بتواند موصی‌به را بفروشد یا وکالت در فروش بدهد، عمل وی رجوع عملی از وصیت است هرچند توسط خود موصی محقق نشده و موصی این حق را به وکیلش تفویض کرده است (امامی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۱۵۵). عده‌ای دیگر نیز نظر به حکم بودن رجوع داده‌اند و معتقدند که رجوع، حکمی است غیر قابل انتقال و غیر قابل اسقاط. از بیان ادله این دسته از فقها و حقوقدانان نیز به دلیل عدم قطعیت و ایرادات بسیاری که بر آنها وارد شده و همچنین جلوگیری از طولانی شدن بحث، خودداری می‌کنیم. نتیجه منطقی این دیدگاه آن است که رجوع به لحاظ حق و حکم بودن، ماهیتی نسبی داشته باشد به گونه‌ای که در بعضی از مصادیق رجوع ممکن است حکم باشد و در مصادیق دیگر حق؛ مثلاً قابل اسقاط بودن رجوع در ماده ۱۲۰ قانون مدنی مورد تصریح قانونگذار قرار گرفته است که ذهن را به سمت حق بودن رجوع مایل می‌کند و در جایی دیگر در خصوص رجوع در زمان عده

باید آن را حکم دانست؛ زیرا با بنیان خانواده و نظم عمومی در ارتباط است و قابل اسقاط دانستن آن مخالف مصالح اجتماعی است. به نظر می‌رسد در زمانی که شخصی از اقرار خود برمی‌گردد لفظ انکار و رجوع به یک معنا به کار می‌روند هرچند در موقعیت‌ها و تعاریف مختلف ممکن است معانی متفاوتی از آنها فهمید شود.

۲. وضعیت انکار پس از اقرار در قوانین موضوعه

مهم‌ترین مقرره‌ای که در خصوص اقرار و انکار پس از آن، در قوانین ایران به چشم می‌خورد ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی است. این ماده بیان می‌کند که «انکار بعد از اقرار مسموع نیست لیکن اگر مقرر ادعا کند اقرار او فاسد یا مبنی بر اشتباه یا غلط بوده شنیده می‌شود و همچنین است در صورتی که برای اقرار خود عذری ذکر کند که قابل قبول باشد مثل اینکه بگوید اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند یا حواله بوده که وصول نشده لیکن دعاوی مذکوره مادامی که اثبات نشده مضر به اقرار نیست.» این ماده صراحتاً بیان می‌دارد که انکار پس از اقرار پذیرفته نیست. ادعاهایی مانند فاسد بودن اقرار یا مبنی بر اشتباه بودن اقرار نیز در صورت اثبات، دارای اعتبار هستند که بار اثبات آنها نیز بر عهده مقرر است. ماده ۳۷ قانون مدنی بیان می‌کند: «اگر متصرف فعلی اقرار کند که ملک سابقاً مال مدعی او بوده است در این صورت مشارالیه نمی‌تواند برای رد ادعای مالکیت شخص مزبور به تصرف خود استناد کند مگر اینکه ثابت نماید که ملک به ناقل صحیح به او منتقل شده است.» در این ماده قانونگذار از لفظ «اقرار» استفاده کرده و ادعای تصرف را پس از اقرار به مالکیت مدعی، مسموع ندانسته است. آیا ادعای تصرف بعد از اقرار به مالکیت، نوعی انکار اقرار است؟ در پاسخ می‌توان گفت: زمانی که شخصی اقرار به مالکیت غیر می‌کند ادعای تصرف در همان ملک با مفاد و ظاهر اقرار سازگار نیست. با ادعای تصرف بعد از اقرار به مالکیت غیر، می‌توان گفت که به صورت ضمنی قصد انکار اقرار و بیان امری خلاف مفاد اقرار را دارد که قانونگذار این ادعا را نپذیرفته است؛ زیرا وقتی که شخص اقراری می‌نماید، عموماً وجود یک اثر حقوقی را با اقرارش کاشف می‌سازد که آن اثر حقوقی، یا در اثر ایقاع و اراده انشایی مانند ابراء و یا در پی واقعه حقوقی منتسب به او مانند تلف مال غیر به وجود آمده است. در این صورت همان‌طور که مبنا و منشأ اثر حقوقی با واقعه حقوقی یا ایقاع شکل گرفت، دیگر از بین بردن و نادیده گرفتن همین اثر، بدون تجویز قانون یا بدون میل و اراده صاحب حق (مقرئه)، به وسیله مقرر امکان‌پذیر نیست. با همه این اوصاف باید

گفت: کسی که ادعای تصرف می‌کند در واقع بر خلاف ظاهر اقرارش سخن گفته است. به همین دلیل قانونگذار بار اثبات تصرف را در این فرض بر عهده مقرر قرار داده است. ماده ۳۱۰ قانون مدنی بیان می‌کند: «اگر کسی که مالی به عاریه یا به ودیعه و امثال آنها در دست اوست منکر گردد از تاریخ انکار در حکم غاصب است.» در این ماده کسی که ید او امانی است، با انکار وجود مال نزد خویش منکر و غاصب شناخته می‌شود. قبل از اجرای حکم این ماده باید به این موضوع توجه داشت که ابتدا باید وجود مال در ید امین اثبات شود. یکی از ادله اثبات نیز اقرار است. حال، در فرض اقرار امین به وجود مال در یدش و سپس انکار این امر می‌توانیم مفاد این ماده را در بحث انکار پس از اقرار بررسی کنیم. بعد از اینکه امین، به ودیعه یا عاریه یا ... اقرار کرد ید امانی او ثابت می‌شود و با انکار وجود مال پس از اثبات در واقع نوعی «انکار پس از اقرار» به وقوع پیوسته است. در این فرض، شخصی که پس از اقرار، انکار می‌کند در حکم غاصب شناخته می‌شود و ید ضمانی از جمله آثار این نوع انکار است که در موارد مشابه دیده نمی‌شود.

۳. شرایط لازم جهت بی‌اعتباری اقرار به عمل آمده

طبق نص ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی، انکار بعد از اقرار مسموع نیست، اما قانونگذار بلافاصله پس از بیان اصل مذکور استثنائاتی را بیان می‌کند که با وقوع آنها، اعتبار اقرار شکسته خواهد شد. پرسش اصلی اینجاست که قانون تا چه اندازه انکار پس از اقرار را قابل پذیرش می‌داند؟ چه شرایطی باید جمع باشند تا انکار پس از اقرار معتبر باشد؟ برخی با استناد به حدیث نبوی «لا انکار بعد الاقرار» این حدیث را در همه حالات اقرار مجری دانسته و انکار بعد از اقرار را به هیچ وجه نپذیرفته‌اند (نوری طبرسی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۱). اما عده‌ای روش معتدل‌تری را برگزیده‌اند و معتقدند که انکار پس از اقرار مسموع نیست مگر اینکه مقرر برای فساد اقرار ادله‌ای معقول و قابل پذیرش ذکر کند (ابویی مهریزی، ۱۳۸۱، ص ۵۶). بر همین نظر نیز استثنائی وارد شده است و آن نیز انکار پس از اقرار به نسب است که به دلایل متعدد نیز قابل پذیرش نیست. علت این نظر را حدیثی از امام صادق دانسته‌اند با این عبارت که: «هرگاه مرد، لحظه‌ای به فرزند اقرار نماید، هرگز آن فرزند از او نفی نمی‌شود.»^۱ (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ص ۲۶۵). البته به این حدیث نیز ایراد گرفته‌اند که در هر حال نسب مذکور باید

۱. اذا اقر الرجل بالولد ساعة ام ينتف عنه ابدًا.

قابل انتساب و قابل تحقق باشد تا نتوان آن را انکار کرد والا اگر خود نسب ثابت نشود و کذب اقرار محرز باشد، نمی‌توان به این حدیث استناد کرد (ابویی مهریزی، ۱۳۸۱، ص ۵۸). در منابع فقهی معاصر نیز هر اظهار منافی با اقرار را لغو دانسته‌اند: «اگر شخصی به چیزی اقرار کند و سپس پشت سر آن، ضد و منافی آن را بیاورد، اقرارش صحیح است و منافی آن لغو می‌باشد.» (خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۳). در هر حال، ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی پس از تصریح به غیر قابل پذیرش بودن انکار بعد از اقرار، مواردی را به‌ظاهر از این قاعده مستثنی می‌کند که در ذیل به آنها می‌پردازیم. لیکن اینکه این موارد در قالب استثناء بر قاعده منع انکار بر اقرار تلقی می‌شود یا آنکه اساس آن مبتنی بر امر دیگری است، باید خاطر نشان کرد که هیچ‌یک از این موارد تلقی نمی‌شود؛ زیرا موارد مذکور در فراز دوم ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی مبین آن نیست که در آن موارد اقرارکننده حق رجوع از اقرار خویش را داراست و می‌تواند آنچه را که از آثار اقرار و به نفع مفرقه شکل گرفته است از بین ببرد و بلااثر سازد. با اندک تأمل در مواردی که به عنوان ارکان و شرایط اقرار بیان شده است بدین نتیجه خواهیم رسید که مقنن در فرض بروز وضعیت خاص در اقرار مانند اشتباه، غلط واقع شدن، فساد در اقرار و یا ارائه عذر قابل قبول، جملگی را فاقد شرایط تحقق صحیح اقرار و عدم وجود شرایط ثبوتی آن دانسته است. به عبارت دیگر، مقنن ارکان و شرایطی را برای تحقق درست اقرار در نظر داشته است که با به‌وقوع پیوستن آنها، اقرار اثربخش است. بالطبع، عدم جمع آن ارکان و شرایط، مانع از به وجود آمدن اقرار و آثارش می‌باشد. در نتیجه بین دو مقوله منع انکار پس از اقرار و عدم تحقق شرایط اقرار باید قائل به تفاوت شد. وقتی اقراری در حق دیگری شکل گرفت و اثری به بار آمد، دیگر انکار و رجوع از آن به هیچ وجه ممکن نیست و همانند اعمال حقوقی، اقرارکننده، هم ملزم به مفاد اقرارش تلقی می‌شود و هم آثار اصل صحت را می‌توان بر آن جاری دانست و از برهم زدن آن با رجوع در اقرار باید پرهیز نمود. وانگهی در فرضی که شرایط وجودی و اثرگذاری اقرار بنابر دلایلی مانند بروز اشتباه که زایل‌کننده قصد و برداشت نادرست از واقع است و یا اثبات فسادش بنابر دیگر دلایل مانند کذب بودن محتوا یا عدم صحت آن اعم از منع عقلی در تحققش و یا فراهم نبودن شرایط ثبوتش که مصداق آن مواد ۱۲۷۶ و ۱۲۶۹ قانون مدنی است، امکان تحقق اقرار صحیح به دلیل فقدان شرایط قانونی، عقلی یا به حکم عادت وجود ندارد. در نتیجه، بروز آثار یک اقرار صحیح را نیز باید منتفی دانست و این فروض اخیر را نباید جوازی بر رجوع از اقرار یا انکار پس از اقرار دانست. از

جنبه حقوقی، تفاوت دو مقوله مذکور آن است که در مواردی که شخص پس از انجام اقرار مصمم به انکار آن باشد، به حکم ماده ۱۲۷۵ قانون مدنی مأخوذ و پایبند به اقرارش بوده و همانند حکم ماده ۲۱۹ قانون مدنی که بر متعاملین حاکم است، در اقرار نیز ایجاد پایبندی می‌نماید و تنها راه خروج از اقرار، جلب رضایت مقررله و اسقاط حق از ناحیه شخص اخیرالذکر نسبت به آنچه به نفع او اقرار شده و برای وی موجد حق گردید، می‌باشد. به عبارت دیگر، بدون دخالت ذی‌نفع و مقررله، از بین بردن آثار اقرار، نوعی تسلط و استیلاء در حق مالی دیگران است که به‌زعم حقوقدانان، مداخله در حقوق مالی دیگران بدون میل و رضایت آنان ممنوع است (کاتوزیان، ۱۳۸۹، ص ۱۸۴). این خواسته از سوی اقرارکننده در دادگاه‌ها با قرار عدم استماع دعوا مواجه خواهد شد.

وانگهی در فرض دوم، مقرر هیچ‌گونه نیازی به میل و اراده و رضایت مدنی مقررله برای برچیدن آثار اقرار نخواهد داشت؛ زیرا کافی است که وی در دادگاه ثابت نماید ارکان و شرایط اقرار که وجودشان برای تحقق و اثرگذاری اقرار ضروری است، مفقود بود. در این صورت است که با طرح دعوا به طرفیت مقررله و اثبات فقدان هر یک از آن ارکان و شرایط در دادگاه، عدم تحقق اقرار را طبق قسمت دوم ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی و حتی دیگر موارد مانند مواد ۱۲۷۶ و ۱۲۶۲ قانون مدنی که ناظر و حاکم بر فروض ذیل فراز دوم ماده ۱۲۷۷ این قانون هستند به اثبات برساند. در این صورت با حکم دادگاه، اقرار بلااثر و تحقق نیافته شناخته می‌شود. لیکن در فرض اول، هرگز دادگاه حق مداخله در اقرار به‌عمل آمده را نداشته و نقشی در بلااثر ساختن آنچه که شکل گرفته نخواهد داشت. برای از بین بردن آثار اقراری که واقع شده است نیازمند شرایطی هستیم. این شرایط و انواع آنها را در دو دسته شرایط ایجابی و شرایط سلبی بررسی می‌کنیم.

۳-۱. شرایط ایجابی

۳-۱-۱. اقرار مبتنی بر اشتباه باشد

اشتباه را تصور خلاف واقع دانسته‌اند. اشتباه در اقرار را به صورت تخصصی این‌گونه تعریف کرده‌اند: «اشتباهی که ممکن است شخص بنماید و در اثر آن بر خلاف حقیقت اقرار کند.» (امامی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۳). اقرار در صورتی مبتنی بر اشتباه است که شخص، امر غیر واقعی را واقعی شمارد و بر اساس آن به امری اخبار نماید (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۳۰۰). اشتباه را می‌توان پوشیده شدن واقعیت بر فرد دانست. آن‌چنان که از مفاد قانون مدنی فهمیده می‌شود، اشتباه در معاملات وفق مواد ۱۹۹،

۲۰۰ و ۲۰۱ این قانون، ضمانت اجرای بطلان را به همراه دارد. لیکن اقرار در زمره معاملات نیست که صراحتاً از این حکم تبعیت کند. با این وصف، برخی اقرار مبتنی بر اشتباه را نوعی از اقرار فاسد دانسته‌اند (توکلی، ۱۳۹۵، ص ۴۳۱).

اشتباه در اقرار ممکن است موضوعی بوده یا حکمی باشد. اشتباه موضوعی زمانی است که مقر، امری را بر خلاف واقعیت تصور کند و به اعتبار آن امر، اقرار به حقی برای دیگران کند (امامی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۵۳). هرگاه اقرارکننده، بر اساس تصور خلاف واقعی از شخص یا چیزی به ضرر خویش اقرار کند، این مورد را می‌توان مصداق اشتباه موضوعی دانست (شیخ‌نیا، ۱۳۷۵، ص ۷۳). مثلاً زمانی که کسی به خیال اینکه دین خود را هنوز نپرداخته است به بدهکاری‌اش اقرار می‌کند، اما پس از اقرار با بررسی و دقت در دفاتر تجاری‌اش متوجه می‌شود که دین مزبور را قبلاً پرداخته بود، این اشتباه اساس اقرار را به هم می‌ریزد و حتی بدون انکار مقر نیز آن اقرار دارای ارزش حقوقی نخواهد بود. در واقع باید این‌طور بیان کرد که فرقی نمی‌کند مقر، به دلیل اشتباه به وجود آمده در اقرارش آن را انکار کند یا خیر. از آنجایی که آنچه که به وجود آمده از پایه و اساس بر مبنای اشتباه و توهم بوده است، لذا هیچ‌گونه اثر حقوقی برای آن قابل تصور نیست. از این رو، این اقرار به دلیل اشتباه در موضوع، بلااثر است. وانگهی اشتباه حکمی یعنی اشتباه در وجود قانونی که وجود ندارد. اشتباه حکمی حتی اگر ثابت شود، اقرار را بی‌اثر نمی‌نماید؛ زیرا تلقی اشخاص نسبت به امور حکمی (بودن یا نبودن قانون) در واقعیت این امور بی‌اثر است. برای مثال، هرگاه کسی با این تصور اشتباه که غصب مال از غاصب، او را در برابر مالک ضامن نمی‌نماید، به غصب مال از غاصب اقرار نماید و سپس با آگاهی از ماده ۳۱۶ قانون مدنی به اشتباه مزبور پی ببرد و به علت ندانستن و جهل نسبت به این حکم بخواهد اقرارش را پس بگیرد، مسموع نیست (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۳۰۰). این نوع اشتباه نه‌تنها در اساس اقرار خللی وارد نمی‌کند بلکه حتی قابل انکار هم نیست. در مثال فوق، غاصب نمی‌تواند ادعا کند که چون از چنین قانونی خبر نداشته است اقرار کرده و حال که از این حکم باخبر شده اقرارش را پس می‌گیرد یا آن را انکار می‌کند. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، مسائل حکمی، در آنچه که در عالم واقع اتفاق می‌افتد تأثیری ندارد.

۲-۱-۳. اقرار غلط باشد

برخی از حقوقدانان با مترادف دانستن «اشتباه» و «غلط» آثار این دو را در اقرار

یکسان بیان نموده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۶۷ و شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۳۰۱). به نظر می‌رسد با توجه به اینکه در عرف این دو واژه دارای معانی چندان متفاوتی نیستند و معمولاً به جای هم به کار می‌روند و اینکه در فرهنگ‌های لغات، واژه‌هایی مانند اشتباه، خطا، غلط و ... به جای هم به کار رفته‌اند، طبق ماده ۲۲۴ قانون مدنی دیدگاه فوق صحیح بوده و دو لفظ اشتباه و غلط در ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی برای تأکید، پشت سر هم به کار رفته‌اند.

۳-۱-۳. مقر دارای عذر موجه باشد

ادعای عذر مقر در اقرار نیز شنیده می‌شود (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۳۰۱). ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی در این خصوص چنین مثالی را ذکر کرده است: «... مثل اینکه [مقر] بگوید اقرار به گرفتن وجه در مقابل سند یا حواله بوده که وصول نشده ...» پس هرگاه اقرارکننده ثابت کند که اقرار، به امید اخذ وجه طلب خویش از طریق اسناد و مدارکی که مقرّله در اختیار وی قرار داده است صورت گرفته باشد اما بعداً موضوع تعهدات مزبور محقق نشود، در چنین صورتی نیز مقنن اجازه داده است تا مقر، از اقرار قبلی خویش که بر مبنای انگیزه‌های خاصی واقع شده ولی آن انگیزه‌ها محقق نشده‌اند، رجوع کند (رستمی چلکاسری، ۱۳۹۰، ص ۱۲). برخی از اساتید، مثال مذکور در آن ماده را مصداقی از اشتباه موضوعی می‌دانند و آن را به عنوان فاکتور مستقل نمی‌شناسند (کاتوزیان، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۶۸). ولی به نظر می‌رسد در این مورد خاص، موضوع اقرار عملاً تحقق نیافته است و تحقق اقرار، یک امر منتفی است، نه اینکه عذر موجه وسیله‌ای باشد برای انکار اقرار به عمل آمده. به دلیل همین عدم انطباق اقرار با موضوع آن، می‌توان آن را نوعی عذر دانست و فقدان جنبه ثبوتی اقرار را به اثبات رساند تا اقرارکننده، از آثار اقرار رهایی یابد.

۳-۲. شرایط سلبی

۳-۲-۱. اقرار مبتنی بر حقیقت نباشد

ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی بیان می‌کند: «اگر کذب اقرار نزد حاکم ثابت شود آن اقرار اثری نخواهد داشت.» به نظر می‌رسد که این ماده در مورد اثبات کذب اقرار، به ماده ۱۲۷۷ این قانون نگاه دارد، بدین معنا که اثبات کذب اقرار باید مستلزم احراز درستی ادعایی باشد که اقرارکننده درباره اشتباه‌آمیز بودن یا عدم انطباق آن با قصد اخبار بیان کرده است. پس مقر باید ثابت کند که اقرار از درون فاسد است و شرایط درستی و

نفوذ آن وجود ندارد (کاتوزیان، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۲۶۵). در نظری دیگر بیان شد که نه تنها کذب اقرار با فاسد بودن آن به دلیل نبود شرایط اساسی، متفاوت است بلکه معمولاً قانونگذار، حکم واحد را در دو ماده جداگانه بیان نمی‌کند. برای مثال، هرگاه این ادعا ثابت شود که اقرار تحت اکراه انجام شده است، اقرار بی‌اثر است بدون آنکه کذب بودن یا نبودن آن مورد رسیدگی قرار گیرد. در هر حال، ادعای کذب اقرار مانند هر ادعای دیگری باید ثابت شود (شمس، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۳۰۰).

به نظر می‌رسد دیدگاه دوم درست باشد؛ زیرا فرض یکسان دانستن کذب اقرار و فساد اقرار، دور از ذهن است. همچنین، با توجه به ظاهر قانون و اینکه این دو ماده پشت سر هم قرار گرفته‌اند، این برداشت را به ذهن می‌رساند که قانونگذار، قصد جداسازی این دو مفهوم را داشته است. در فرضی که شخصی بدون بدهکار بودن، اقرار به مدیونیت خویش می‌کند می‌توان ماده ۱۲۷۶ قانون مدنی را جاری نمود و اقرار را کذب دانست. کذب بودن اقرار، صحت اقرار را از اساس مخدوش می‌کند و اثبات کذب بودن اقرار به منزله انکار آن اقرار نیست. ولی اگر شخص با فرض بدهکار بودن، تحت شکنجه و اکراه، اقرار به دین کند، هرچند دروغ نگفته است ولی چون اخبار صورت گرفته غیر ارادی و فاقد قصد بوده، بی‌اعتبار است، نه به دلیل کذب بودن. در این مثال نیز مقنن، اقرار را به دلیل ناشی از اکراه بودن، ناصحیح می‌داند اعم از اینکه پس از آن انکاری صورت گرفته باشد یا خیر.

۳-۲-۲. مقرر قاصد نباشد

ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی پذیرفته است که اگر مقرر ادعا کند که اقرارش فاسد است، انکار اقرار وی قابل پذیرش است. فساد را تباه شدن، نابود شدن و ضد صلاح دانسته‌اند (معین، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۱۱۷۹). همچنین، فساد را در علم حقوق صفتی دانسته‌اند که به اعتبار آن صفت، عمل حقوقی نمی‌تواند دارای آثار حقوقی باشد. فاسد بودن اقرار یعنی اقرار دارای شرایط صحت اقرار نباشد (توکلی، ۱۳۹۵، ص ۴۳۱). این شرایط را می‌توان از مواد ۱۲۵۹ تا ۱۲۷۵ قانون مدنی تحصیل کرد. به عنوان مثال، می‌توان به جنون اقرارکننده یا مجهول بودن مقرر اشاره کرد. اثبات فساد از طریق امارات پذیرفته نیست و باید با ادله، فساد اقرار را اثبات کرد. ماده ۱۱۶۱ قانون مدنی بیان می‌کند: «... هرگاه شوهر صریحاً یا ضمناً اقرار به ابوت خود نموده باشد دعوی نفی ولد از وی مسموع نخواهد بود.» این ماده بیان می‌کند که اماره فراش، توان برهم زدن اعتبار

اقرار را ندارد و همان‌گونه که اعمال حقوقی شخص فاقد قصد (مانند کسی که مست یا خواب است یا دچار جنون شده) هیچ اعتباری در جهان حقوق ندارد، به اقرار وی نیز بدون هیچ اثر حقوقی نگاه می‌شود. در روایات وارده از معصومین نیز برای اقرار بدون قصد، هیچ ارزشی قائل نشده‌اند. امام صادق (ع) از حضرت علی (ع) نقل کرده‌اند: «کسی که از ترس زندانی شدن یا با تهدید اقرار کند، حد بر او جاری نمی‌شود.» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، صص ۴۹۷ و ۴۹۸). پیداست که در این مورد و مثال‌های فوق‌الذکر، دلیل عدم پذیرش اقرار، فقدان قصد واقعی برای اقرار کردن است. چطور می‌توان پذیرفت که سخنان شخصی که به دلیل مستی مسلوب‌الاراده شده و به ضرر خود چیزی به زبان می‌راند دارای ارزش حقوقی باشد؟! پس یکی از مصادیقی که موجب بی‌اثر شدن اقرار می‌شود وجود فساد در اقرار است. اما بر خلاف ظاهر ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی، این بی‌اثر شدن ناشی از انکار اقرار نیست، بلکه به این دلیل است که اساساً اقرار به طرز صحیحی منعقد نشده است. کسی را که به دلیل مستی، جنون یا ... بدون اراده اقدام به پذیرش مطلبی به ضرر خویش می‌کند نمی‌توان مقرر دانست، هرچند بعد از زوال مستی یا افافه جنون، آنچه را که پیش‌تر اقرار کرده بود انکار نکند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نتیجه

اقرار چه در فقه و چه در قوانین ما دارای اعتبار خدشه‌ناپذیری است که قانونگذار به‌جز چند مورد محدود، بی‌اعتباری اقرار انجام شده را نپذیرفته است. آنچه در اینجا باید مورد توجه قرار بگیرد این است که مواردی که در این مقاله به عنوان مصادیق قابل پذیرش انکار بعد از اقرار مورد بررسی قرار گرفت (مانند اشتباه بودن اقرار، فقدان قصد یا وجود عذر موجه) و اکثر حقوقدانان در منابع مختلف از آنها به عنوان مصادیق انکار بعد از اقرار یاد کرده‌اند، در واقع هیچ‌کدام انکار بعد از اقرار نیستند؛ چون همان‌گونه که قانونگذار در صدر ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی به صراحت بیان کرده است، انکار پس از اقرار به هیچ وجه پذیرفته نیست. مواردی مانند کذب و فساد و اشتباه و ... هیچ ارتباطی با انکار نداشته و مفاهیمی کاملاً جدا از انکار هستند. مثلاً فرض کنید شخصی بگوید من به احمد صد تومان بدهکارم و بلافاصله بگوید بدهکار نیستم. این مثال را می‌توان نمونه‌ای از فرض انکار بعد از اقرار دانست. اما مواردی که قانونگذار در ادامه ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی بیان کرده است نه تنها هیچ ارتباطی با انکار نداشته و مفاهیمی مستقل را می‌رسانند، بلکه می‌توانند در قالب ارکان و شرایط اقرار مورد بحث قرار گیرند که بعضی از این شرایط مانند وجود عذر موجه، ایجابی هستند و برخی دیگر مانند فقدان قصد، از شرایط سلبی هستند. در فرضی که اقرار به دلیل فقدان شرایط اساسی مانند اراده یا ... فاسد است، در واقع اقرار واقع شده از اساس باطل و بی‌اثر است نه اینکه مقرر اقرار را انکار کرده باشد. در فرضی که کودک اقرار به امری می‌نماید و اقرار خود را انکار نمی‌کند آیا می‌توان گفت که چون انکاری صورت نگرفته است، اقرار صحیح است؟ دلیل بی‌اعتبار دانستن این اقرار فقدان قصد و فساد بودن اساس اقرار است نه انکار مقرر. در سایر موارد مذکور در ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی نیز همین استدلال قابل پذیرش است.

به نظر می‌رسد از دیدگاه قانون نیز انکار پس از اقرار به هیچ وجه پذیرفته نیست و مواردی مانند فساد یا اشتباه یا عذر موجه را نباید انکار پس از اقرار دانست. هرچند ممکن است با اثبات موارد فوق، اقرار بلااثر شود اما این بی‌اثر شدن از باب انکار نیست. در نهایت باید بپذیریم که آنچه را که قانونگذار در فراز دوم ماده ۱۲۷۷ قانون مدنی ظاهراً به عنوان روش‌ها و مصادیق انکار پس از اقرار پذیرفته، نه تنها مصادیق انکار بعد از اقرار نیستند بلکه در تمام آن موارد باید به صحت و اساس اقراری که واقع شده است شک کنیم و اقرار را از اساس بی‌تأثیر بدانیم، خواه انکاری صورت گرفته باشد یا خیر.

مثلاً در فروض اشتباه، غلط واقع شدن، فساد در اقرار و یا ارائه عذر قابل قبول، شرایط تحقق صحیح یک اقرار مهیا نیست. در نتیجه، بین دو مقوله منع انکار پس از اقرار و عدم تحقق شرایط اقرار باید قائل به تفاوت شد. مصادیق فوق را باید مانع از تحقق اقرار واجد اثر دانست نه جوازی بر رجوع از اقرار یا انکار پس از اقرار. فایده بحث اینجاست که بازگرداندن آثار اقراری که به طور صحیح واقع شده به وسیله انکار آن نه تنها ممکن نیست بلکه نیازمند رضایت مقرله است؛ چراکه وی (مقرله) باید از آثاری که به واسطه اقرار به نفعش ایجاد شده است چشم‌پوشی کند. حال آنکه بازگرداندن آثار اقراری که به طور صحیح واقع نشده است نیازی به انکار آن ندارد، بلکه کافی است مقر، عدم تحقق صحیح اقرار یا وجود مانع در تحقق اقرار را با اقامه دعوا در دادگاه اثبات نماید تا از آثار اقراری که گریبان‌گیرش شده رهایی یابد.



فهرست منابع

الف. کتاب‌ها

۱. امامی، حسن، حقوق مدنی، ج ۲، ۳، ۴ و ۵، ۶، نشر اسلامی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۲.
۲. توکلی، محمدمهدی، مختصر آیین دادرسی مدنی، انتشارات طرح نوین اندیشه، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۹۵.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، گنج دانش، چاپ بیست و ششم، تهران، ۱۳۹۳.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، ج ۱۸، انتشارات آل‌البیت (ع)، ۱۴۰۹ ق.
۵. حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۸۵.
۶. خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، ج ۱، مؤسسه انتشارات اسلامی، چاپ اول، قم، بی‌تا.
۷. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، ج ۷، چاپخانه دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۱.
۸. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی؛ دوره پیشرفته، ج ۳، نشر دراک، چاپ دوم، تهران، ۱۳۹۲.
۹. شیخ‌نیا، امیرحسین، ادله اثبات دعوا، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۵.
۱۰. صفایی، سید حسین، مختصر حقوق خانواده، نشر میزان، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۶.
۱۱. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، نشر میزان، چاپ اول، تهران، ۱۳۹۴.
۱۲. کاتوزیان، ناصر، اعمال حقوقی - قرارداد و ایقاع، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۹.
۱۳. کاتوزیان، ناصر، قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی، نشر میزان، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۹.
۱۴. کرکی جبل عاملی (محقق کرکی)، علی بن حسین، جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج ۹، مؤسسه اهل بیت، قم، ۱۴۰۹ ق.
۱۵. متین‌دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۳، چاپخانه دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۱۶. متین‌دفتری، احمد، مجموعه رویه قضایی، چاپ آفتاب، تهران، ۱۳۴۰.
۱۷. معین، محمد، فرهنگ لغت، ج ۱ (الف تا ع)، انتشارات ادنا، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.

۱۸. معین، محمد، فرهنگ لغت، ج ۲ (ع تا ی)، انتشارات ادنا، چاپ چهارم، ۱۳۸۱.
۱۹. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۳۲، انتشارات دار احیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۴۰۴ق.
۲۰. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسایل و مستنبط المسائل، مؤسسه آل البیت، بیروت، ۱۴۰۸ق.

ب. مقاله‌ها

۲۱. ابویی مهریزی، حسین، «حکم انکار بعد از اقرار در فقه و حقوق اسلامی»، فصلنامه الهیات و معارف اسلامی، شماره ۵۷، پاییز ۱۳۸۱.
۲۲. خسروی، حامد؛ عزیزی، بیژن و نیازی، قدرت‌الله، «ماهیت رجوع و تمایز آن از مفاهیم مشابه»، دوفصلنامه مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال هشتم، شماره ۱۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۵.
۲۳. رستمی چلکاسری، عبادالله، «بررسی فقهی حقوقی انکار بعد از اقرار در امور مدنی»، دوفصلنامه مطالعات حقوقی معاصر (فقه و حقوق اسلامی سابق)، سال اول، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
۲۴. صدیقی، فاطمه و محمدی، ابراهیم، «احکام و مبانی اقرار و شهادت و شرایط رجوع از آنها»، نخستین همایش ملی علوم اسلامی، حقوق و مدیریت، اردیبهشت ۱۳۹۵.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Denial after Confession in Civil Matters by Studying in Iranian Law and Imami Jurisprudence

Seyed Hassan Hosseini Moghadam*

Vesal Taj Koozehgar**

Received: 23/04/2020

Accepted: 16/08/2020

Abstract

Confession in civil matters is a matter of decisiveness, and this is what has excused the legislature from accepting denial after confession. However, the legislature has introduced conditions under which, according to the text of Article 1277 of the Civil Code, denial after confession is heard. Examining this article, we find that what is considered as denial after confession in the text of this article, in fact, has nothing to do with denial after confession, but are merely circumstances in which either the confession was not substantially made or in the case of apparent occurrence, can not be imagined legal effectiveness for it. Factors such as proving the corruption of a confession or relying on mistakes and the like. As a result, it should be said that contrary to the cases that have been accepted as denial after confession in the text of the law and similar researches and have been accepted by the law, in fact denial will never occur after confession.

Key words: Confession, Denial, Recourse, Civil Rights.

* Assistant Professor at Faculty of Law and Political Science of Mazandaran University.

s.h.hoseinimoghadam@umz.ac.ir

** MA in Private Law at University of Mazandaran.

vesaltaj@gmail.com